

# تصویرگران کتاب کودک از زبان خودشان

یاسمن احسانی

## آنجلابرت\*

من در پانزده سالگی مدرسه را ترک کردم. آن‌ها تلاش کردند تا کلاس‌های منشی‌گری را بگذرانم، اما من سعی کردم که در کنار آن، خود را به تزئین خرده فروشی‌ها (ویترین آرایشی) و از آن‌جا به تصویرسازی برسانم. خلاصه این که هشت سال [از عمرم] را در مدرسه هنری گذراندم.

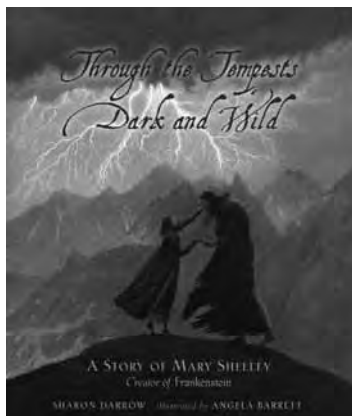
من دو نوع نقاشی دارم. مشتاقانه روی تمام رو میزی‌ها، دستمال سفره‌ها و پشت پاکت نامه‌ها نقاشی می‌کنم، اما نقاشی‌هایی مثل این، به سختی می‌توانند به چیز مفیدی تبدیل شوند. در حالی که کتاب‌های داستان فرق دارند و برایم مهم هستند. بنابراین، ایده‌هایی را که در لحظه به ذهنم می‌رسند و احتمالاً باز نخواهند گشت، فوراً یادداشت می‌کنم؛

رؤیایها و چیزهای دیگری

که ممکن است به تندی از ذهنم بگذرند. من خیلی از دوربین استفاده می‌کنم؛ بیشتر به منظور ترکیب‌بندی و نه [عکس گرفتن از] آدم‌ها در عکس‌ها شبیه آدم‌های من نیستند.

آدم‌های من دقیقاً واقعی نیستند. من آن‌ها را از ریخت می‌اندازم. بارها و بارها آن‌ها را می‌کشم و تا وقتی نامتناسب نشده‌اند، کاملاً راضی نمی‌شوم. این یکی از آن کارهایی است که من می‌کوشم با شور و شوق زیاد انجام بدهم. به دلیلی مشابه، در مورد پرسپکتیو هم به خود اجازه می‌دهد که همین‌گونه عمل کنم.

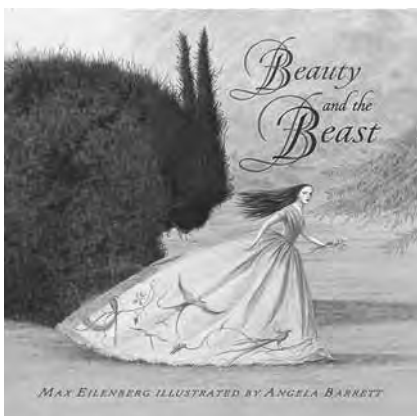
من از مدل استفاده نمی‌کنم، اما غالباً تصویر خودم در آینه را می‌کشم. اگر شما به ژان دارک نگاه کنید، چهره مرا می‌بینید. می‌خواستم ببینم چطور



می‌شود در هجده سالگی، روی تیرک سوخت.

به رغم این که من آن را تعدیل کردم، ناشرم به طرز عجیبی فکر می‌کرد که من به شدت غمگین هستم. اخیراً کتابی درباره مری شلی<sup>۱</sup> تصویرسازی کرده‌ام. وقتی کمی خود را به مری ولستون گرفت<sup>۲</sup> نزدیک دیدم که از تب زایمان مرد. آن وقت تمام عروسک‌های قدیمی‌ام را بیرون آوردم و خودم را جای ویلیام گودوین<sup>۳</sup> دیدم که کنار تخت او ایستاده و نوزادی را بغل کرده است که بعدها مری شلی خواهد شد و «فرانکشتاین» را خواهد نوشت.

در سفیدبرفی، تصویر سفیدبرفی که خوابیده (پس از دیدار با نامادری شرور)، از عکسی الهام گرفته بود که توسط یک عکاس آمریکایی به نام لی‌میلر<sup>۴</sup> در پایان جنگ گرفته شده بود. عکس دختر کوچک یک نازی را نشان می‌دهد که به خود شلیک کرده و باقی خانواده را مسموم کرده است. فکر کنم حالا می‌توانید تصور کنید که چقدر از کار روی «لباس تازه امپراتور» لذت برده‌ام. برای یک بار به خودم اجازه دادم که کار با مزه‌ای بکنم.



MAX EILENBERG ILLUSTRATED BY ANGELA BARRETT

وقتی اولین بار نقاشی‌ها و ترکیب‌بندی‌ها را تمام می‌کنم، کم و بیش آن‌ها را تفکیک می‌کنم و با نوار چسب به پنجره می‌چسبانم (هیچ‌وقت میز نور نداشته‌ام) و پس از آن، روی کاغذ زیبایی دست‌ساز آب رنگ نقاشی می‌کنم دقیقاً آخر آن را اصلاح می‌کنم. تمام چیزها را با دقت بسیار، با مداد نقاشی می‌کنم. در آن مرحله که هنوز سیاه و سفید است، مثل صفحه‌ای از یک کتاب رنگی به نظر می‌رسد. پس از آن با ترکیبی از آبرنگ، گواش و مدادرنگی شروع به کار می‌کنم.

## شارلوت وک\*\*

من از کودکی نقاشی می‌کردم، اما به مدرسه هنری نرفتم؛ تاحدی برای این که والدینم نمی‌خواستند و فکر می‌کنم کمی هم به خاطر عدم اعتماد به نفس. به چند کلاس هنری رفتم، اما از دیدن این که دیگران چقدر خوب این کار را انجام دادند، به شدت ناراحت می‌شدم.

این ناراحتی بسیار شدید بود. احساس می‌کردم در مدرسه هنری، بسیار کم‌روتر از آن هستم که بتوانم کاری از پیش ببرم. در عوض، مدرکی در تاریخ هنر گرفتم. البته همیشه می‌خواستم تصویرگر بشوم. به یاد می‌آورم وقتی حدوداً پنج‌ساله بودم، یک دوست خانوادگی به خانه ما آمد که تصویرگر بود. نمی‌دانم او که بود، اما وقتی به من گفت: «چه می‌خواهی برایت بکشم؟ هرچه بخواهی، برایت می‌کشم»، تأثیر عمیقی روی من گذاشت. فکر می‌کنم فقط این ایده را که بتوانم همه چیز و هر چیزی را بکشم، دوست داشتم. این یک الهام واقعی بود.



من از هیچ مدادی

برای نقاشی‌هایم

استفاده نمی‌کنم؛

فقط با جوهر نقاشی

می‌کنم. بارها و بارها

- خط‌خطی، خط‌خطی

- خط‌خطی - تا وقتی

یکهو درست از آب

درمی‌آید و می‌گویم:

آهان! این‌جوری

باید باشد!

برای همین،

تمام صفحه

درهم و برهم می‌شود

و ایده توسعه

پیدا می‌کند، اما

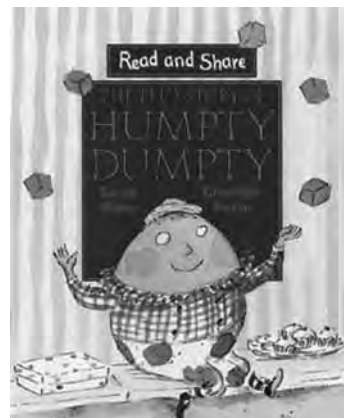
من بیشتر به نظم

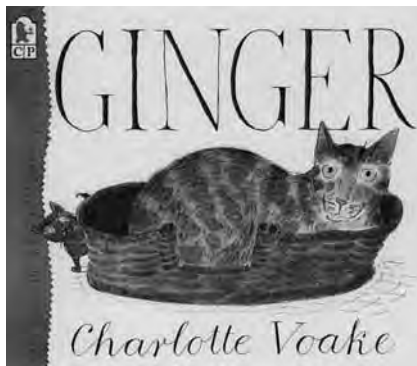
علاقه‌مندم

من از هیچ مدادی برای نقاشی‌هایم استفاده نمی‌کنم؛ فقط با جوهر نقاشی می‌کنم. بارها و بارها - خط‌خطی، خط‌خطی - تا وقتی یکهو درست از آب درمی‌آید و می‌گویم: آهان! این‌جوری باید باشد! برای همین، تمام صفحه درهم و برهم می‌شود و ایده توسعه پیدا می‌کند، اما من بیشتر به نظم علاقه‌مندم.

اگر در داستان چیزی باشد که باید بارها و بارها آن را بکشم، مثل لی‌لی کردن بچه در السی پیداک<sup>۵</sup>، سعی می‌کنم ایده آن را از زندگی بگیرم و این گاهی به طبیعت ثانویه تبدیل می‌شود. خوشبختانه پسر، ویلیام که تقریباً در همان سن و سال بود، ساعت‌های لی‌لی‌بازی می‌کرد و من از او نقاشی می‌کردم.

من همیشه آردیزدنه<sup>۶</sup> را یک منبع بزرگ الهام می‌دانم و هم‌چنین، بسیار





تحت تأثیر نقاشی‌ها و حکاکی‌های قرن هجدهم هستیم. من ایجاز گرافیکی آن‌ها را به خصوص در نقاشی درخت‌ها دوست دارم. شیوه من برای کشیدن چشم‌ها با نقطه‌های کوچک، از مطالعه درباره برنینی<sup>۷</sup> مجسمه‌ساز گرفته شده است. ظاهراً وقتی او مجسمه نیم تنه‌ای را می‌تراشیده است، دو نقطه سیاه کوچک روی مرمی گذاشته تا جای چشم‌ها را مشخص کند. او فوراً به شخصیت خود همه چیز داده. پس از آن، من هم این شیوه را روی کاغذ امتحان کردم و به کارم آمد که این هم در نوع خود، نوعی ایجاز گرافیکی و راه حل بسیار مفیدی است. من فهمیدم اگر چشم‌ها مرا با جزئیات بسیار بکشم، همه چیز خشک و ثابت می‌شود و مجالی برای تخیل فردی که به آن نگاه می‌کند، نمی‌ماند.

### اما چیچستر کلارک\*\*\*

من فکر می‌کنم کتاب‌های کودکان باید مهار نشده و اتفاقی باشند. باید به شما چیزی پیشنهاد دهند که بتوانید به درون آن بگریزید؛ چیزی که بعداً به دست نخواهید آورد و ممکن است فقط یک شانس باشد. این تنها جایی است که کودکان می‌توانند تخیل خود را پرورش دهند و چون تخیل آن‌ها بسیار نفوذپذیر است، کاملاً ضروری است که با چیزهای خارق‌العاده پر شود و نه با چیزهای معمولی و خسته‌کننده.

من نقاشی را به محض این که توانستم مداد به دست بگیرم، شروع کردم. تمام مدت نقاشی می‌کردم، اما هیچ‌گاه نمی‌توانستم کاغذ کافی پیدا کنم و مادرم به من اجازه نمی‌داد تا از بسیلدون بوند<sup>۸</sup> او استفاده کنم. پس از این، یک روز دقت کردم و دیدم که کتاب‌های بزرگسالان (با جلد مقوایی)، همیشه یک صفحه سیاه در ابتدا و انتها دارند. بنابراین، مخفیانه آن صفحات را پاره می‌کردم و رویشان نقاشی می‌کشیدم و کتاب‌های کوچک خودم را می‌ساختم. می‌دانستم که باید همه عمرم نقاشی بشکم و آن را برای خودم مسلم می‌دانستم که قرار است چگونه امرار معاش کنم. من کتاب‌های مدلین<sup>۹</sup>، مثل کودک و بیز<sup>۱۰</sup> و چارلز آدامز را دوست داشتم.



وقتی در مدرسه هنری چلسی بودم، اوضاع کاملاً سخت بود. همه ما تحت تأثیر تنش‌های سیاسی آن زمان بودیم. به جز طراحی گرافیکی، هیچ درس تصویرسازی دیگری نبود و ما مخفیانه تصویرسازی می‌کردیم و آن‌ها را در کتاب‌های نمونه خودمان پنهان می‌کردیم. بسیار مایوس کننده بود



وقتی در مدرسه هنری چلسی بودم، اوضاع کاملاً سخت بود. همه ما تحت تأثیر تنش‌های سیاسی آن زمان بودیم. به جز طراحی گرافیکی، هیچ درس تصویرسازی دیگری نبود و ما مخفیانه تصویرسازی می‌کردیم و آن‌ها را در کتاب‌های نمونه خودمان پنهان می‌کردیم. بسیار مایوس کننده بود. معلمی که به سختی برای نقاشی می‌جنگید، سوزان انزیک<sup>۱۱</sup> بود. او با صحبت‌های خود درباره بونارو ماتیس و علاقه‌اش به نقاشی [صحنه‌های] زندگی، الهام‌بخش ما بود. هم‌چنین لیندا کیتسون<sup>۱۲</sup> شوق بسیاری در ما به وجود آورد و واقعاً ما را به کشیدن

نقاشی ترغیب کرد. او به هر کدام از ما به طور خاصی توجه داشت و شور و هیجان خود درباره تمام کارهای نقاشی را به ما منتقل می‌کرد. پس از چلسی، در کالج هنری رویال، کوئنتین بلیک<sup>۱۳</sup> استاد راهنمایم بود که نقاشی‌های خودکار و جوهری‌اش را به خوبی از کتابی که در نوجوانی از آن لذت می‌بردم، به خاطر می‌آورم.

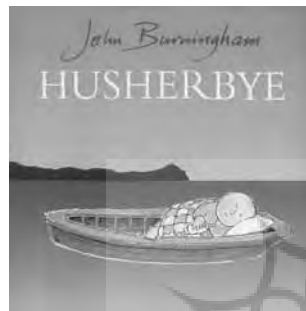
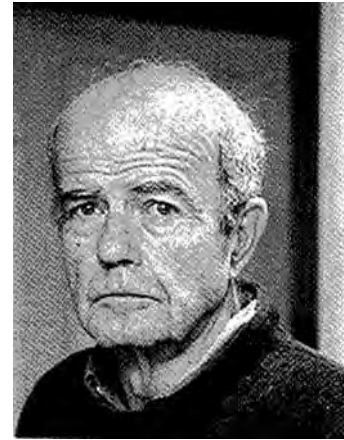
من هم‌چنان با مداد نقاشی می‌کنم؛ فقط مداد معمولی. نمی‌توانم از پس خودکار و جوهر بریبایم و در مورد رنگ هم، به شدت به رنگ‌های درخشان و غلیظ دکتر مارتین معتاد هستم که آمریکایی‌اند و در شیشه‌های کوچکی قرار دارند و برای استفاده، بسیار راحت‌تر از آبرنگ‌های معمولی هستند. می‌توانید لایه‌لایه رنگ‌ها را روی هم بگذارید؛ یکی روی دیگری.



## جان برنینگهام\*\*\*\*

فکر نمی‌کنم نگرش من به خوانندگانم، در طول سال‌ها تغییری کرده باشد. هر وقت ایده‌ای برای کتابی داشته‌ام، محدود کردن مخاطبانم به کودکان، به نظرم نامربوط بوده است. هر زمان که روی ایده‌ای کار می‌کنم، احساس می‌کنم که مخاطبان من نه تنها کودکان، بلکه بسیار گسترده‌تر از آن‌ها، یعنی همه مردم هستند. وقتی مشغول ساده‌سازی هستم، می‌کوشم از هر چیز کودکانه‌ای دوری کنم.

سعی می‌کنم در کوچک‌ترین حد ممکن نقاشی بکشم و آن را در کم‌ترین اندازه ممکن نگه دارم؛ فقط در اندازه لازم. البته همیشه انبوهی از نقاشی‌های مقدماتی دارم؛ یعنی مجبورم که داشته باشم. نقاشی کردن مثل نواختن پیانو است. این یک مهارت مکانیکی، مثل آجرچینی نیست و باید پیوسته تمرین کنی تا دستت روان بماند.



به نظرم خطوط مهم هستند. وقتی نقاشی می‌کشم، می‌دانم که دنبال خطوط زنده می‌گردم؛ گرچه توضیح آن‌چه من خطوط زنده می‌نامم، سخت است. خطوط کلی ساده، اصلاً جذائیتی ندارند. خودکار فرو رونده<sup>۱۴</sup> خوب است. وزن خط را با میزان فشاری که شما روی آن می‌آورید، متناسب می‌کند و بنابراین، به کمی تنوع دست پیدا می‌کنید.

برای کار از هر ماده‌ای کمی استفاده می‌کنم. همیشه جوهر، مدادشمعی، گواش، آکرلیک، تعدادی عکس و کاغذ بریده دارم. من قانونی ندارم. فقط اتفاق می‌افتد و همیشه مرا شگفت‌زده می‌کند. از کامپیوتر برای طراحی جلد استفاده می‌کنم و برای پس زمینه‌ها؛ البته نه برای «ناکجاآباد»<sup>۱۵</sup>. تمام

آن عکس‌ها را خودم گرفته‌ام. سال‌ها طول کشید تا لحظه موعود برسد؛ انتظار غروب‌ها و انتظار رنگین‌کمان تا این که سرانجام، آن را در ساحل غربی ایرلند یافتیم. مردم می‌گویند من دیوانه‌ام و می‌توانم این کار را با کامپیوتر بکنم. نمی‌دانم. من هیچ مخالفتی با کامپیوتر ندارم، اما به نظرم کامپیوتر اثر را به گونه‌ای متفاوت به نظر می‌رساند. من هیچ‌وقت خودم را محدود نکرده‌ام. قانونی ندارم. کمی مثل بندبازی است. با هر کتاب تازه، فکر می‌کنم آیا دوباره می‌توانم؟ می‌توانم آن را به سرانجام برسانم؟ این‌ها لحظاتی است که فکر می‌کنم همه چیز را از دست داده‌ام و قادر به انجام هیچ‌کاری نیستم. این فقط باعث لغزش می‌شود و همه چیز را متزلزل می‌کند. خب، این لحظه وحشتناکی است. اما دوباره به حالت اول برمی‌گردد. [تصویرگری] حتی پس از چهار سال [کار] اصلاً آسان‌تر نشده است.



## پی‌نوشت:

- |   |  |
|---|--|
| Madeleine .۹  | Mary Shelley .۱  |
| Child on d Babar .۱۰  | Mary Wollstonecraft .۲   |
| susan Einzig .۱۱  | William Godwin .۳  |
| Linda Kitson .۱۲  | Lee Miller .۴  |
| Quentin Blake .۱۳   | * Angela Barrett متولد ۱۹۵۵، دانش‌آموخته کالج صنعتی تاروک، مدرسه هنری میدستون و کالج هنری رویال، لندن. |
| *** Emma chiehester clark متولد ۱۹۵۵، دانش‌آموخته مدرسه هنری چلسی و کالج هنری رویال، لندن | Elsie Piddock .۵   |
| dipping pen .۱۴   | Ardizzone .۶   |
| cloudland .۱۵   | Bernini .۷   |
| *** John Burningham متولد ۱۹۳۶، دانش‌آموخته مدرسه هنری و طراحی مرکزی، لندن                | ** sharon vaake متولد ۱۹۵۷، دانش‌آموخته دانشگاه لندن   |
|   | Basildon Bond .۸   |

من هیچ‌وقت خودم را محدود نکرده‌ام. قانونی ندارم. کمی مثل بندبازی است. با هر کتاب تازه، فکر می‌کنم آیا دوباره می‌توانم؟ می‌توانم آن را به سرانجام برسانم؟ این‌ها لحظاتی است که فکر می‌کنم همه چیز را از دست داده‌ام و قادر به انجام هیچ‌کاری نیستم. این فقط باعث لغزش می‌شود و همه چیز را متزلزل می‌کند. خب، این لحظه وحشتناکی است. اما دوباره به حالت اول برمی‌گردد. [تصویرگری] حتی پس از چهار سال [کار] اصلاً آسان‌تر نشده است